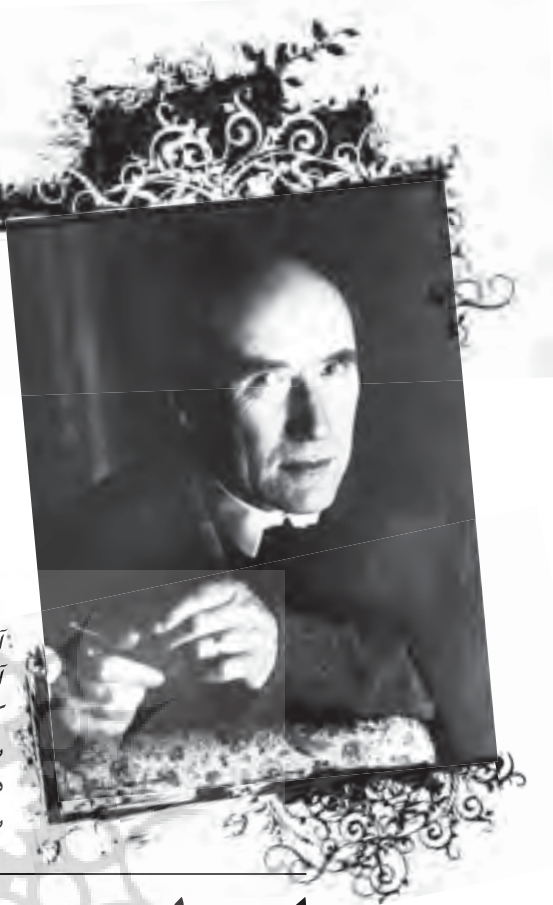


Andre Gide

این نوشته با عنوان اندرزها به نویسنده جوان در مجموعه‌ای از نوشته‌های آندره ژید که در سال ۷۷ به کوشش زنده‌یاد رضا سید حسینی، ترجمه شده آمده است، اما نه فقط امروز و از ده‌سال که شاید برخی آن را خوانده باشند. که سال‌های دیگر هم خواندن آن چه ژید درباره نوشتن می‌گوید به ویژه برای نویسندگان جوان ارزشمند است و ارزش آن را وقتی می‌توان بیشتر دریافت که می‌تواند روزنی باشد، برای نگاه دقیق‌تر به بسیاری از آن چه برخی نویسندگان جوان در این سال‌ها نوشته‌اند.



ایستادن ممنوع!

به آینده نگاه کن

هر چیزی را که پس از مدت کمی خواننده‌گان امروزی‌اش دیگر به میزان سابق زیبا و لطیف و جذاب نشمارند ژورنالیسم می‌گویم. و از این اندیشه احساس لذت می‌کنم که اثر کامل ادبی، بر خلاف ژورنالیسم، در نگاه اول به نظر خواننده چندان زیبا جلوه نمی‌کند. آیا باید به حملات پاسخ گفت؟ تسلیم شدن به این میل شدید را به هیچ وجه توصیه نمی‌کنم. اگر آن حمله بی‌مورد است، بگذار خود خواننده آن را تشخیص دهد. نخست گفته "سیسرون" و بعد گفته "کامبرون" را به خاطر بیاور. اگر حمله به جا و از روی حق باشد، هر قدر که تلاش کنی جز این که زخم خود را عمیق‌تر سازی و نقاط ضعف خود را آشکار کنی کاری از تو ساخته نیست. بدتر از این هم وجود دارد. ۳

مادرم مرا نصیحت می‌کرد که پیش از برخاستن از سر سفره آب میوه‌ای را که در لیوانم دارم تا قطره آخر بخورم و بیشتر از مقداری که می‌توانم بخورم، نان بر ندارم.

گمان می‌کنم در احتیاجی که به مقیاس و اندازه احساس می‌کنم، این طرز فکر من نیز نقشی دارد. می‌خواهم اثر هنری سر تا پا بی‌دلیل باشد؛ اما کوچک‌ترین چیز بی معنی را که به آن اضافه شود نمی‌توانم تحمل کنم. اگر در بیان مطلبی بیش از مقداری که برای روشن کردن اندیشه‌ام لازم است مرکب به کار رود، نمی‌توانم قبول کنم که به کمال رسیده‌ام، هر چیز بی‌فایده برای هنر مضر است.

من، در ادبیات، به هر چیزی را که فردا کمتر از امروز جالب باشد و

دلم می‌خواهد حتی این چند سطر را به عنوان یک اثر ادبی به دست بگیرم. هیچ اعتیایی ندارم که این گفته‌های بی‌پروا مرا به کجا خواهد کشاند.

آن چه من توجه دارم فقط بحث حرفه‌ای است. با حرکت از این مبدا که تظاهر تمایل خاص و انصراف ناپذیری است، می‌خواهم ببینم که در چه مرحله‌ای از این کار به مانع برخورد کرد.

این سطور را برای تجلیل از یک «کارگر» خوب می‌نویسم. لایرویر می‌گفت: «به وجود آوردن یک کتاب کاری است حرفه‌ای» از این رو من باید قبلاً خواننده‌ام را خبردار سازم. در این جا فقط مسائل حرفه‌ای مورد بحث است.

"کلودل"، پس از بازگشت از شرق دور ناراحتی شدید خود را از اسراف‌ی که در فرانسه وجود دارد به من ابراز می‌کرد.



**اگر می‌خواهی پیشرفت کنی
روی هیچ فرمول خاصی تکیه
مکن، توقف مکن و به خواب مرو.
برای تو پیشرفت اهمیت دارد
و به فکر آن باش. اگر منظور
تو شهرت و موفقیت آنی است
فراموش مکن که هر قدمی که
به جلو بر می‌داری این موفقیت
آنی را به خطر می‌اندازد.**



منظورم آن طرز شعر گفتن است
که جوانان هم سال تو آن را از آن خود
می‌شمارند و برگزیده‌اند و عبارت است از
قرار دادن کلمات متن به مناسب‌ترین وضعی
در برابر چشم خواننده. همان طور که اشعار
"پل فور"، چون به شکل نثر نوشته شده
است شعر بودن و حتی شعر زیبا بودن را
از دست نمی‌دهد، اگر فلان مصرع و بکتور
هوگو نیز مثلاً به این صورت نوشته می‌شد:

اسب
لگد کوب می‌کند
انسان را
انسان را
انسان را

و یا به هر صورت غریب دیگری در
می‌آمد آیا گمان می‌کنی که بر زیبایی آن
افزوده می‌شد؟
من هنگام نوشتن "مانده‌های زمینی" به
ندرت این خطا را مرتکب شدم. اما هرگز

اگر در آینده جوان متفکری بر روی
کتاب آمینتاس من - که در آن افکارم را
به آهنگدارترین زبان‌ها بیان کرده‌ام - و یا
هر یک از کتاب‌هایم خم شود و همان طور
که خودم در آن سن و سال هنگام خواندن
پتربی (یا اثر دیگری از کیتس) دچار هیجان
می‌شدم، صدای ضربان قلب خود را بشنود
و این سخنان بر زبانش جاری شود «ای
آندره ژید، تو برای من از زنده‌ترین دوستانم
زنده‌تری»، حاضرم همه اقبال‌های روزانه
را و مقام خودم را در فرهنگستان به این
ستایش بدهم به آرزوی خود رسیده‌ام.
ای کیتس ای بودلر، ای ورلن، ای آنان که
عطش تان به آسانی فرو نمی‌نشیند نه تنها
به پیروزی بزرگی که پس از مرگ به دست
آورده‌اید رشک می‌برم به امیدی که در دل
دارید و به انتظار و هیجان تان نیز مفتونم.
می‌خواهم در این شوری هم که دارید نظیر
شماها باشم.

دشمنان را خودت انتخاب کن، اما
بگذار دوستانت تو را انتخاب کنند. اعتماد
به دوام و بقاء به اثر هنرمند نوعی متانت
در شادی، عمق در اندوه و نوعی حضور
و ساده‌گی می‌بخشد و این مشخصات آن
اثر را از آثاری که فقط به انتظار شهرت
و موفقیت نوشته شده است، جدا می‌کند.
هنرمند توانا از این که در عصر خودش او
را درک نکنند غم نمی‌خورد. برعکس در
همین نفهمیدن معاصران ایمان به آینده را
پیدا می‌کند.
خطای رمانتیک‌ها در این بود که
می‌کوشیدند زنده‌گی را در خارج از اثر
خود قرار دهند.

ای شاعر کم‌باور! آیا به
خاطر علاقه زودگذر معاصران
سخن می‌گویی؟ آیا نمی‌دانی
آن چیزهایی که در اثر مدفون
ساخته‌ای پس از مرگات صد
برابر از آن اثر خواهد روئید؟ دو
نصیحت دیگر:
تا حد امکان کم بنویس و بیشتر
از آن چه ضرورتش را احساس می‌کنی
نویس.

از هر چیزی که غرورت را
نوازش کند و از هر چیزی که
بخواهد نوشته‌های تو را از آن چه
هست بهتر نشان دهد حذر کن.

باور کن که مدح و تعریف انسان را
سست می‌کند و باعث می‌شود که نیروی
کمتری به کار برد. اما انتقاد و حمله‌ای که
با خونسردی استقبال شود انسان را قوی‌تر
می‌سازد. بگذار خود اثر از خودش دفاع
کند و تو به راحت ادامه بده.

اگر اثر تو نتواند ضربه‌ای را که بر آن
وارد شده است، تحمل کند تو هر تلاشی
که بکنی نخواهی توانست از سقوط آن
جلوگیری کنی. بکوش که اثر دیگری،
محکم‌تر و مقاوم‌تر از قبلی به وجود آوری.

شناختن هنر دیگران با همه جزئیات‌اش
جالب توجه است، اما گمان نمی‌کنم که فایده
حقیقی داشته باشد. رمان نویس با استعدادی
به من می‌گفت که در جوانی بهترین
رمان‌های دیگران را پیش خود نهاده، نکته



**من، در ادبیات، به هر چیزی
را که فردا کمتر از امروز
جالب باشد و هر چیزی
را که پس از مدت کمی
خواننده‌گان امروزی‌اش
دیگر به میزان سابق زیبا
و لطیف و جذاب بشمارند
ژورنالیسم می‌گویم.**



به نکته و به دقت مطالعه کرده و همه اسرار
فن نویسنده‌گی آن‌ها را کشف کرده است
و پس از آن به نویسنده‌گی پرداخته است.
اما فنی که فرا گرفته بود فن دیگران بود.
هنر واقعی آن است که هیجان نویسنده‌گی،
هیجان آمیخته با دانش، در آخرین دقیقه
شما ره به سوی آن می‌کشد.

آن چه از آثار قبلی به دست آمده
است «قالب» می‌نامند، قالب برای نویسنده‌گان
متوسط کوشش کمتر و مهارت بیشتری را
تأمین می‌کند، اما برای هنرمند صمیمی هر
بحث تازه‌ای اشکالات تازه‌ای ایجاد می‌کند
و برای درهم شکستن آن‌ها از آن چه قبلاً
به دست آمده است هیچ فایده‌ای متصور
نیست.

آن چه تو را به کمال می‌رساند تردستی
در فن نویسنده‌گی نیست بلکه وجود و
درون توست.



شماره ۷۱
تیر ۸۹

۳۱



Andre

آن تازه‌گی که تو می‌آوری هر چه باشد راحتی خیال آنان را از میان می‌برد. اگر دنبال شهرت و موفقیت می‌گردی باید قبلاً از این نکته با خبر باشی. می‌خواهی انکار کنی اما گمان می‌کنم که در جستجوی شهرت و موفقیتی. در این صورت به هیچ یک از اندرزهای من گوش مده. حتی مو به مو بر ضد همه آن‌ها عمل کن.

تازه‌گی واقعی همیشه جلب نظر نمی‌کند. بر عکس تازگی‌های ساخته‌گی و بی‌ارزش را می‌شناسم که فقط برای تولید تعجب و برای پرده‌پوشی بی‌مایه‌گی و فقدان شور و هیجان در اثر آورده شده است. تازه‌گی حقیقی آن است که تعمداً در آوردن آن به کار نرفته باشد.

تا حدی که می‌توانی روشن بنویس و مواظب باش که از همان آغاز دچار تخیل نشوی. باید همیشه چشم و گوشت باز باشد تا در چاهی که به دست خود کنده‌ای نیفتی.

«ث» آن چیزهایی را که از «ژ» شنیده است چنان که گویی مال خود او باشد در محافلی که «ژ» حضور ندارد اظهار می‌دارد. باید تصدیق کرد که این حرف‌ها را مهم‌تر و پرازش‌تر می‌کند، زیرا صدای محکمی دارد، حرکاتش پر معنی است و در رفتارش نوعی تسلط و منانت وجود دارد.

... اما تو به موفقیت آنی لاف‌زنان اعتنا مکن کاری که به عهده توست گوش دادن است. هنرمند بزرگ در درجه اول شنونده بزرگی است.

اولین شرط خوب گوش دادن سکوت است.

وقتی که در مجامع شرکت می‌کنی جدیت کن که مانند غواصی وارد شوی. این را بدان که در مجامع و محافل فقط آن چیزی برق می‌زند که طلا نیست. این را بدان که «تازه‌گی» سکه رایج مجامع و محافل نیست.

کسی که مقداری ابتذال با حرف‌های خود مخلوط نکند، هرگز به عنوان خوش صحبت و نکته‌گو معروف نمی‌شود.

اغلب همکاران تو عادت دارند تا

هر شاهکار هنری مسئله حل شده‌ای است، مسئله بزرگی است مرکب از یک رشته مسائل کوچک که هر کدام آن‌ها راه حل مخصوص به خودشان یعنی -کلمات مخصوصی- را از تو می‌خواهند. حتی آن چیزی هم که رومانیک‌ها الهامش می‌مانند و به همین چیزهای کوچک بی‌شمار تقسیم می‌شود.

کمال اثر تو وابسته به کمال کوشش توست. اگر دلت می‌خواهد، اثرت را در لحظه

از هر چیزی که غرورت را نوازش کند و از هر چیزی که بخواهد نوشته‌های تو را از آن چه هست بهتر نشان دهد حذر کن.

شور و هیجان بنویس؛ اما حتماً آن را یک بار دیگر در لحظات آرامش با دقت و خونسردی کامل بخوان.

اگر می‌خواهی پیشرفت کنی روی هیچ فرمول خاصی تکیه مکن، توقف مکن و به خواب مرو. برای تو پیشرفت اهمیت دارد و به فکر آن باش. اگر منظور تو شهرت و موفقیت آنی است فراموش مکن که هر قدمی که به جلو بر می‌داری این موفقیت آنی را به خطر می‌اندازد. اغلب خواننده‌گان فقط آن چیزی را تحسین می‌کنند که برایشان بیگانه نیست.

اندازه را از دست ندادم و خود متن نیز به شکلی راه می‌داد.

اساس کار سالم بودن است. بی‌قراری روح از بی‌قراری تن ناشی است. پاسکال اگر سالم بود خدا را که با آن همه بی‌قراری و بی‌ارامی می‌جست به آسانی پیدا می‌کرد و در آن صوت آیا شما معتقدید که نبوغ خود را از دست می‌داد؟ دنیا نیروی هوش اعجاب آور او به آفرینش‌های بزرگ‌تر و قاطع‌تری کمک می‌کرد.

اما آن چه در پاسکال برای شما خوشایند است همان بی‌قراری است. این بی‌قراری تمام بیماری و وضعی را که در وجود خود شما هست تشویق و نوازش می‌کند. اشتباه نکنید. من به روحی که از بی‌قراری و بیماری هیچ خبری ندارد چندان علاقه‌ای ندارم. اما روحی را که از این دوزخ نجات یافته و بی‌قراری و بیماری را در هم شکسته و به سلامت و توازن رسیده است، ستایش می‌کنم. زیرا به این ترتیب همه امکانات بشری را شناخته و با آن آشنا شده است. برای این که بتوان این دوزخ را به خوبی تصور و تشریح کرد، باید شخصاً از آن عبور کرد.

اگر هدف را از نظر گم کرده‌ای و نمی‌بینی دچار نومیدی مشو، باور کن که شاهکار از راه مستقیم به دست نمی‌آید. زیرکی می‌خواهد، افتادن در راه‌های پریپیچ و خم می‌خواهد. باید همه راه‌ها را امتحان کرد. در هیچ نقطه‌ای توقف مکن؛ رد شو و به نقطه دیگر برس، بدان که گره کار در درون مغز خود توست. هر قدر که بیشتر به آن فشار بیاوری کورتر می‌شود و وقتی که راحتش بگذاری خود به خود باز می‌شود.

کتابشان به بازار می‌آید، کاری کنند که در روزنامه‌ها و مجلات جنجالی به پا شود، منتقدان درباره آن‌ها اغلب اظهار عقیده کنند و کوس شهرت نویسنده را در همه جا بزنند. حتی عادت دارند که چیزهایی را به منتقدان تلقین کنند.

کاری که به عهده توست گوش دادن است. هنرمند بزرگ در درجه اول شنونده بزرگی است. اولین شرط خوب گوش دادن سکوت است.

این‌ها همیشه کارشان روبراه است و وسایل شهرت خود را فراهم می‌سازند اما بدان که راه آن‌ها جداسست و به سراغ موفقیت واقعی نمی‌روند به این ترتیب اگر تو واقعاً مرد نیرومندی هستی و نمی‌خواهی شهرت را به همه چیز ترجیح دهی، به چنین چیزهایی اعتنا مکن.

مردم درباره یک اثر ممکن است اشتباه کنند. نویسنده کتاب هم ممکن است اشتباه کند. و اطمینان دارم آن هنرمندانی هم که من و تو مفتونشان هستیم وقتی که می‌نوشتند نمی‌دانستند که نوشته‌شان چه بحث‌هایی برخواهد انگیزت؛ نمی‌توانستند با هم بدانند که هر جمله آن‌ها طور دیگری ممکن است تغییر شود. آثار اینان غذای روح اشخاص مختلف با روحیات مختلف است.

اگر روزی دیدی که خوانندگان امروزی‌ات از سست‌ترین و نامناسب‌ترین نکته اثرت تجلیل می‌کنند، خوشحال باش اما هرگز به این تجلیل تکیه مکن و صبر کن تا زمان اثر تو برسد. اگر به عیب‌هایی هم که نداری حمله می‌کنند باز خوشحال باش و به فکر آینده باش تا چشم خواننده‌ها را باز کنی. آن‌ها که به حق تجلیل و ستایش

گر می‌از آن‌ها می‌شود دیگر چیز تازه‌ای برای ستایش در آینده ندارند و اشخاص بی‌ارزشی هستند که به زودی فراموش می‌شوند.

برای تعریف یک گوشت را باز کن و برای انتقاد هر دو گوشت را. به گفته‌های ابلهان گوش مده. مورد پسند اینان نبودن لذت بخش است. تو به ابلهان توجه مکن و هر کاری می‌خواهی انجام بده. اما مواظب باش که کسی را ابله نشماری.

از این که مردم را دچار حیرت کنی و یا مطبوع طبع مردم نباشی ترسی نداشته باش، اما توجه کن که دچار حیرت ساختن و نامطبوع بودن را هدف قرار ندهی. ممکن است بگویی که هنرمند دامی می‌گذارد که دیگران در آن می‌افتند؛ بلی این طور است اما این کار را ندانسته می‌کند. جنبه غیر عادی اثر هنری در خارج از اراده هنرمند به وجود می‌آید.

اشتباه نکرده‌ایم اگر بگوییم که آثار بزرگ در نظر اول غریب و ناآشنا جلوه می‌کنند. البته نه به این سبب که در آن‌ها تعابیر و مطالب تازه آورده شده است،



بلکه به این علت که در آن‌ها از کهنه‌گی و ابتذال احتراز شده است.

مزایای عمیق یک اثر بزرگ را در نظر اول نمی‌توان دید. اثری که به درجه کمال رسیده است به هیچ وجه خیره کننده نیست و فوراً جلب نظر نمی‌کند.

به این نکته باید توجه کنی که دست کم در فرانسه (اما گمان می‌کنم که در تمام دنیا) هرگز علل هنری نمی‌تواند مردم را به صورت دسته‌های متشکل دور هم گرد بیاورد. برای این منظور باید مکتبی در میان باشد و این مکتب به صورت حزب در بیاید. در فرانسه مردم به صورت حزب دور هم جمع می‌شوند و این شکل اجتماع آن‌ها چنان نیرومند، چنان طبیعی و چنان ریشه‌دار است که اغلب نمی‌توان صورتی به جز آن را تصور کرد. اغلب تصور این که هنر و زیبایی به خودی خود وجود داشته باشد و یا دست کم جلب توجه ما را بکند و در خارج از مرزهایی که «مکتب» تعیین کرده است عرض اندام کند، غیر ممکن به نظر می‌رسد. بحث‌های هنری در فرانسه (و گمان می‌کنم که در تمام کشورهای دیگر) به بحث تمایلات کشیده می‌شود. در عصر خود هنرمند معمولاً به جای این که درباره ارزش هنری کار او قضاوت کنند به وضع موجود او و به رنگی که دارد اشاره می‌کنند. اما این رنگ چه قدر بی‌ارزش است. درست مثل این که بگوئیم آیا مولیر، روسو، دکارت و یا رمبو کاتولیک بوده‌اند یا نه؟

می‌گویند "ژریکو" وقتی که برای تابلوی «روز» کار می‌کرد برای این که فقط تسلیم کار شود و همه علاقه خود را با اطرافش ببرد تصمیم گرفت که نصف کلاهش را بتراشد؛ با این ترتیب می‌خواست چنان قیافه مضحکی پیدا کند که جرات بیرون رفتن از خانه را نداشته باشد.

برای این خواسته‌اش مفتون "ژریکو" هستیم.

اگر بدون توسل به راه‌های دیگر مستقیماً خود را در میان چهار دیواری حبس می‌کرد بیشتر مفتونش می‌شدم؛ و اگر با کله نیم تراشیده به کوچه می‌دوید این شیفته‌گی من نسبت به او بیشتر می‌شد.



شماره ۷۱
تیر ۸۹

۳۳